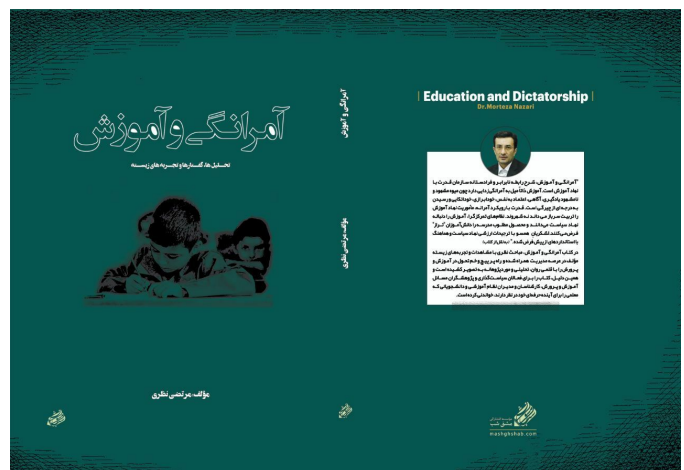


آمرانگی و آموزش

مرتضی نظری

در عرصه آموزش و پرورش متاسفانه اندیشمندان، اساتید و صاحب نظران به ندرت ورود پیدا کرده اند در حالی که ناکارآمدی نظام آموزشی روز به روز عمیق تر و گسترده تر میشود به حدی که میشود گفت اکنون تبدیل به يك بحران شده است؛ بحرانی که در کنار بحران های آب و محیط زیست آینده این مرز و بوم را تیره و تار خواهد کرد و شاید ریشه ای تر از همه و اگر قرار باشد روزی برای سایر بحران ها چاره اندیشی کرد باید این چاره اندیشی به دست کودکان و نوجوانانی صورت گیرد که اکنون در مدارس مشغول تحصیل هستند. مدرسی که متاسفانه چنین چشماندازی را نوید نمیدهند. در زمینه چرایی ناکارآمدی نظام آموزشی و به بهانه انتشار کتابی تحت عنوان «آمرانگی و آموزش» متن سخنرانی دکتر مرتضی نظری مولف این کتاب که به دعوت موسسه اندیشه یاوران معین استان اصفهان (ایما) ایراد شده و در اختیار روزنامه اعتماد قرار گرفته و تاکنون جایی منتشر نشده است را تقدیم میکنیم.



آمرانگی رابطه ای یکسویه از جنس قدرت

در مورد مساله مورد بحث یعنی «آمرانگی و آموزش» ابتدا توضیح مقدماتی بدهم. آمرانگی شرح يك رابطه است. وقتی که صحبت از آمرانگی میکنیم، میخواهیم نوعی از رابطه را شرح داده و توصیف کنیم. به لحاظ تاریخی، يك رابطه نابرابر بین قدرت و بخش های مختلف جامعه وجود دارد. وقتی صحبت از آمرانگی میکنیم یعنی نوع رابطه ای که نهاد قدرت با اقتصاد یا با حوزه فرهنگ برقرار میکند و همینطور

خرده فرهنگها، خرده نظامها و بخشهای مختلف يك سيستم كلي برقرار مي‌کند. بنابراین آمرانگي شرح رابطه نابرابر است که در کتاب جدیدالانتشار «آمرانگي و آموزش» مورد بررسي و اشاره قرار داده و گفته‌ام که وقتي ما صحبت از يك نسبت مي‌کنيم به ارتفاعي نابرابر میان نهاد قدرت با مخاطبان عمومي‌اش اشاره داریم. يعني سبک اقتداري به جاي سبک ارتباطي. در سبک ارتباطي، حدي از اختيار و اراده مخاطب را در خود دارد ولي در سبک اقتداري مثل پدري که با تنبيه و تهديد مي‌خواهد نظم را در خانه حکمفرما کند ما وارد خانه مي‌شويم و مي‌بينيم خانه خيلي منظم است، ولي از قبلش خبر نداريم که يك رابطه مبتني بر کنترل بر بچه‌ها بر فضاي خانه حاکم بوده است. ما در نگاه اول نمي‌دانيم که اين آرامش و عادي بودن روابط ناشي از تفاهم و احترام است يا ناشي از اعمال اراده يکسويه و نه رابطه‌اي از سر انتخاب و پذيرش و چيزي از جنس تاثيرگذاري.

آمرانگي ريشه‌اي تاريخي دارد

عمده فراز و فرود جنبش‌هاي تاريخي براي کاهش ميزان آمرانگي و پاسخگويي نهاد قدرت بوده و اينکه نهاد قدرت، انعکاس پژواک اکثريت باشد. در دموکراتيک‌ترين نظام‌هاي سياسي امروز جهان هنوز آثار پادشاهي و رويکردهاي فئوداليت و پادشاهي ادامه دارد. با اين مقدمه، در حدود یکصد سال اخير تاريخ ايران نيز نتيجه مبارزات به امضاي مشروطيت ختم مي‌شود، اما اندکي بعد مجلس به توپ بسته مي‌شود و اين کش و قوس ادامه پيدا مي‌کند تا اکنون. مبارزه‌اي بين آمرانگي و روابط نابرابر قدرت با مردم و منافع ملت. همين کش و قوس در جهان هم ادامه دارد، اما بعضي کشورها جلوترند و بعضي همچنان در تلاش براي کاهش قدرت غيرپاسخگو و قدرتمندتر شدن جامعه. روابط نابرابر میان نهاد قدرت و حيطه‌هاي مختلف جامعه در شرايط فعلي با شکل و هويت ديگري ادامه دارد. اقتصاد دستوري يا دخالت دولت در فرهنگ، دين و رسوم اجتماعي و اعتقادي همه از اين دسته‌اند.

سلطه رويکرد رفتارگرایی بر نظام آموزشی

در اين بين، نهاد آموزش به نسبت رقيق شدن آمرانگي در سياست و اقتصاد، همچنان از دوز آمرانگي بالايي برخوردار است. قبل از انقلاب، خدا، شاه، ميهن سه ارزش محوري حاکم بر آموزش و پرورش بود، همين ترجيحات ايدئولوژيک بر مدارس و نهاد آموزش با سويه‌اي ديگر پس از انقلاب نيز ادامه پيدا مي‌کند. رابطه دولت با آموزش و پرورش، دولت به معنای کلان آن نه به معنای قوه مجريه، رابطه‌اي مبتني بر

ترجیحات سیاسی و یکسویه قدرت است. ترجیح به دنبال خود تجویز دارد. شما در انسانی و اجتماعی‌ترین نهاد جامعه که نهاد آموزش است، بیشترین سطح تماس با جامعه را دارید. رابطه تجویزی و هدایتگرانه دولت مستقیماً در قالب دستورالعمل‌ها و آیین‌نامه‌های لازم‌الاجرا بر تمام عرصه‌های بروکراتیک سازمان آموزشی کشور اعمال می‌شود. رویکرد روانشناختی و آموزشی حاکم بر آموزش و پرورش ایران در حدود یکصد سال اخیر به موازات همان آمریت سیاسی، آمرانه بوده است. ما تا همین الان هم شاهد اعمال فشار رویکرد روانشناسی رفتارگرا هستیم. رفتارگرایی تا پنجاه سال بر نظام‌های آموزشی جهان سیطره داشته و هنوز در برخی کشورها، از جمله در ایران ادامه دارد. نمره، امتحان، پاداش، کمی‌گرایی و نادیده گرفتن عاملیت و تفاوت‌های فردی. در رویکرد رفتارگرا، واقعیت یک امر بیرونی است، همه چیز از پیش تعیین شده و کل جریان آموزش و یادگیری تلاشی است برای رسیدن به آنچه از پیش فرض شده و دانش‌آموز و معلم باید تلاش کنند تا به آن برسند. کشف، پرسشگری و به گونه دیگری دیدن و مواجهه مستقل با محتوا خیلی جایگاهی در رفتارگرایی ندارد. البته در دو دهه اخیر برای اصلاح این وضعیت خیلی تلاش شده که اجازه تحرک و انتخاب بیشتری به معلم و دانش‌آموز داده شود یا اینکه به اسم بوجه‌بندی تجویز می‌شود که باید کتاب درسی طبق آیین‌نامه ابلاغی و در چارچوب‌های از پیش فرض شده تدریس شود. این سطح از بخشنامه‌ای کردن آموزش و پرورش در عمده کشورها وجود داشته، اما کاهش روند تمرکزگرایی آموزشی را در دو دهه اخیر در غالب کشورها شاهدیم. ستادهای مرکزی در جایگاه تعیین خط‌مشی‌ها و سیاست‌های کلان آموزشی نشستند و دست مدارس را برای هر چه بیشتر کیفیت‌بخشی به جریان یاددهی و یادگیری باز گذاشتند و به جای دخالت در ریز و درشت کار مدرسه حمایت می‌کنند. به‌رغم تحولات خوب و مشهود در پیوستار تاریخ آموزش و پرورش یکصد سال اخیر کشور، اما همچنان تصور دولت بر این است که مدرسه را باید بر اساس دستور و قرارگاه و بخشنامه پیش برد.

المپیادمحوری نمادی از آمرانگی

دومین مثال بارز آمرانگی، گزینش و تربیت معلم است. در دنیا به تربیت معلم اهمیت فراوانی داده می‌شود، اما گزینش و تربیت معلم در کشور ما کاملاً از جنس آمرانگی است. بیشتر به دنبال شکل دادن به دانشجو معلم هستیم تا شکوفا کردنش. نمونه دیگر آمرانگی اصرار بر نخبه‌پروری و جداسازی دانش‌آموزان تیزهوش از دیگر دانش‌آموزان است.

هیچ کشوری به تعداد مدال‌های دانش‌آموزانش در المپیادهای جهانی رتبه نمی‌دهد، آنچه در دنیا معیار و سنجش رتبه و برتری نظام‌های آموزشی است، کیفیت آموزش است نه مدال. در بحث کیفیت آموزش، مدال‌آوری ارزشمند است، اما در حد خودش. من ارجاع می‌دهم به گفت‌وگوها و نوشته‌های مفصلی که در این خصوص داشته‌ام که ما با این سبک جداسازی مدارس به اصطلاح استعدادهای درخشان، بیشترین آسیب را به خود دانش‌آموزان این مدارس وارد کرده و می‌کنیم. اینکه اراده‌ای اصرار دارد باید برای تیزهوشان مدارس جداگانه داشته باشیم یا بخش بزرگی از انرژی کشور را صرف مدال‌آوری در المپیادها می‌کنیم، یعنی داریم سیگنال می‌دهیم که کشورهای دیگر بیایند استعدادهای برتر ما را ببرند و اعمال اراده برای تعریف نخبگی در چارچوب سازگاری با نظم موجود. البته مساله رسیدگی به تیزهوشان به‌رغم تغییر در مفهوم هوش و تیزهوشی جای توجه دارد، اما نه به این سبک فعلی.

تمرکزگرایی و آمرانگی در تمام سطوح

نهاد آموزش و پرورش بیش از آنکه ادامه جامعه و محله باشد، ادامه متغیرهای نهاد سیاست است. این آمرانگی که از آن صحبت کردم، در تالیف کتب درسی، در خط‌مشی‌گذاری، نظام سیاست‌گذاری در تنظیم روابط سازمانی‌اش، انتصابات یکدست، تمرکزگرا و با نادیده‌انگاری تنوع سلیق در این اقیانوس گرایش‌ها و امکانات و تفاوت‌های فردی، نادیده‌انگاری 105 تا 110 هزار مدرسه و اقلیم انسانی کشور باعث شده که نهاد آموزش ترجمه مطالبات و انتظارات نهاد سیاست باشد تا پویایی جامعه؛ یعنی جامعه پویا و آموزش و پرورش ایستاست. مساله آمرانگی و آموزش یا آمرانگی و نهاد مدرسه جدال بین دو ماموریت است. يك ماموریت می‌گوید کارکرد مدرسه، تربیت سرباز وفادار است، رویکرد دوم می‌گوید ماموریت مدرسه تربیت شهروند مسوول است. من روی کلمه مسوول تاکید دارم که تصور نشود يك رهیدگی و ولنگاری فردی و اجتماعی مورد نظر است. شهروند، مسوول است و شهروندی که مسوول است، آزاد است، چون مسوولیت زمانی معنا پیدا می‌کند که آزادی هم وجود داشته باشد. بنابراین آزادی در آن مستتر است. ما می‌خواهیم سرباز تربیت کنیم، همان‌طور که قبل از انقلاب نظام پهلوی با يك ناسیونالیسم افراطی دنبال تربیت سرباز بود، بعد از انقلاب نیز با رویکرد دیگر دنبال تربیت سرباز بوده‌ایم. البته دستاوردهای این سنواتی که آموزش مدرن داشتیم را انکار نمی‌کنم.

به لحاظ نگاه دینی و اصول تربیتی هم بزرگان دین مانند امام علی(ع) بر میدان دادن به فرزندان برای شکوفایی درونیشان تاکیداتی

داریم یا قرآن که پیامبر را از سیطره‌جویی بر مردم به بهانه ایمان آوردن‌شان منع می‌کند: «لست علیهم بمصیطر» تو بر آنان سلطه‌گر نیستی که بر ایمان مجبورشان کنی (سوره غاشیه آیه ۲۲).

م: ۰۰۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰۰۰ ۲۴ ۰۰۰۰۰۰۰۰ ۱۴۰۲ ۰۰۰۰۰۰۰۰